ایثار و مقاومت
ارتباط با ما ۸۸۵۲۳۰۶۰

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با مادر پاسدار شهید مصطفی محمد میرزایی اولین شهید ایرانی در یمن

گفت مادر می‌روم کانادا، شهادت در یمن نصیبش شد

نزدیک ظهر از طریق سپاه به پسرم محمد، (برادر دوم مصطفی) زنگ زدند و گفتند مصطفی زخمی شده است، اما برادرش گفته بود که می‌دانم مصطفی شهید شده است. ما آمادگی شنیدن خبر شهادتش را داریم. برادرش تا حدودی در جریان کارهای مصطفی قرار داشت و می‌دانست در کدام جبهه مقاومت فعالیت دارد

شکوفه زمانی

شهید مصطفی محمد میرزایی را اولین شهید ایرانی در یمن لقب داده‌اند. مصطفی متولد مرداد ۱۳۶۰ در ری بود و دی ماه ۱۳۹۸ درست در همان شبی که امریکایی‌ها سردار سلیمانی را در فرودگاه بغداد به شهادت رساندند، حمله‌ای نیز به مقری در یمن انجام دادند که تصور می‌کردند یکی از سرداران سپاه آنجا حضور دارد. ترور این سردار ناموفق بود، اما مصطفی محمد میرزایی در همین حمله به شهادت رسید و پیکرش نیز در یمن به خاک سپرده شد. آذر طرقی، مادر شهید میرزایی از زمان شهادت پسرش در انتظار است تا مگر روزی بتواند به یمن برود و مزار فرزندش را از نزدیک زیارت کند. گفت‌وگوی ما با این مادر شهید جبهه مقاومت اسلامی را پیش‌رو دارید.

حاج خانم! چند فرزند دارید؟ کودکی‌های مصطفی چطور گذشت؟

من دارای پنج فرزند هستم که چهار فرزندم پسر هستند و یک دختر دارم. شهیدم فرزند اول خانواده، متولد اول مرداد ۱۳۶۰ بود. پسرم اولین شهید ایرانی در یمن است. ما یک خانواده مذهبی هستیم. پسرم را از شش سالگی به امامزاده بی‌بی زبیده در شهرستان ری فرستادیم تا روخوانی و حفظ قرآن یاد بگیرد. بعد از آن هم وارد مدرسه شد و در بسیج مساجد ری رفت و آمد داشت. در تمامی برنامه‌های بسیج حضور فعال داشت تا اینکه در سن ۱۳ سالگی عضو بسیج مسجد سیدالشهدا(ع) شد. بچه هیئتی هم بود. من از سن کم، فرزندانم را به هیئت می‌بردم تا با اهل بیت(ع) انس بگیرند. آقا مصطفی هم به امام حسین(ع) علاقه خاصی داشت. وقتی فرزندانم بزرگ‌تر شدند خودشان در این مسیر بودند. رفتند و در این مسیر نیز رشد کردند. بعضی وقت‌ها هم نوحه‌خوانی می‌کردند. هیئتی به نام حضرت قاسم(ع) داشتیم که مختص نوجوانان محله بود. آقا مصطفی با دیگر برادرهایش آنجا می‌رفتند و نوحه می‌خواندند. هیئتی هم در محل خانه‌مان بود که ۱۰ شب محرم برنامه داشت. آقا مصطفی به من می‌گفت مامان درِ حیاط را باز بگذار تا اگر آب، برق و گاز خواستیم از خانه‌مان برای هیئت استفاده کنیم. هنوز هم در نبود مصطفی این هیئت برگزار می‌شود و دوستانش به من می‌گویند گویا خود مصطفی در این هیئت ایستاده و با ما همراه است.

به نظر شما چه خصلتی آقا مصطفی را به وادی شهادت در آن سوی مرزها رساند؟

شغل پدر شهید آهنگری بود و گاهی می‌شد که درآمد ایشان کفاف زندگی و اداره کردن پنج فرزند را نمی‌داد. همین امر موجب می‌شد آقا مصطفی از همان سن کم و زمانی که فقط شش سال داشت، نسبت به خانواده‌اش احساس مسئولیت داشته باشد و شروع به کار کردن کند. برای همین مشغول کار شد تا حداقل پول توجیبی‌اش را خودش در بیاورد. همه کاری می‌کرد. بیشتر تابستان‌ها بیکار نمی‌ماند. همین کارهایش موجب شده بود که از آقا مصطفی در سن جوانی یک اوستا کار ساخته شود. از تابلوسازی گرفته تا خطاطی، جوشکاری، لوله‌کشی و بنایی. از تمام کارهای فنی سر در می‌آورد. کمک خرج ما هم بود و باعث شده بود زیاد سختی نکشیم. همین حس محبتی که به اهل خانواده و به دیگر همنوعان خودش داشت، باعث شد تا خدا او را گلچین کند.

اشاره کردید که پسرتان اولین شهید ایرانی در یمن است، چطور شد آنجا رفت؟

اول بگویم که پسرم با تشویق‌های خودم پاسدار شد. آقا مصطفی دستش در کار فنی خیلی پر بود. برای همین این علاقه‌اش موجب شد دوره مخابرات را در سپاه ببیند و در کنار کار و فعالیتش سریع بتواند لیسانسش را در بخش آی تی بگیرد. از بچه‌های نیروی قدس بود. برای همین آقا مصطفی زیاد به مأموریت می‌رفت ولی چیزی از جزئیات مأموریت‌هایش به خانواده نمی‌گفت تا ما زیاد نگران نشویم، یک روز در سال ۱۳۹۷ بود که به من گفت مامان من در کانادا بورسیه شدم و سه سال باید بروم آنجا بمانم. حتی هنگام رفتنش خودم او را به فرودگاه بردم و راهی‌اش کردم. به او گفتم: «مامان جان! به حضرت ابوالفضل(ع) سپردمت.»

پسرم در نبودش هر ماهی به مدت دو دقیقه با من صحبت می‌کرد. ما به امید اینکه در کانادا دارد تحصیل می‌کند، با او تلفنی صحبت می‌کردیم. تا اینکه وقتی خبر شهادتش را دادند همه تعجب کردیم. من و پدرش و تنها خواهر و برادرهایش در این مدت یک‌سال و هفت ماه فکر می‌کردیم مصطفی کانادا است. اصلاً نمی‌دانستیم این همه مدت در یمن بوده و در ترور امریکایی‌ها به شهادت رسیده است.

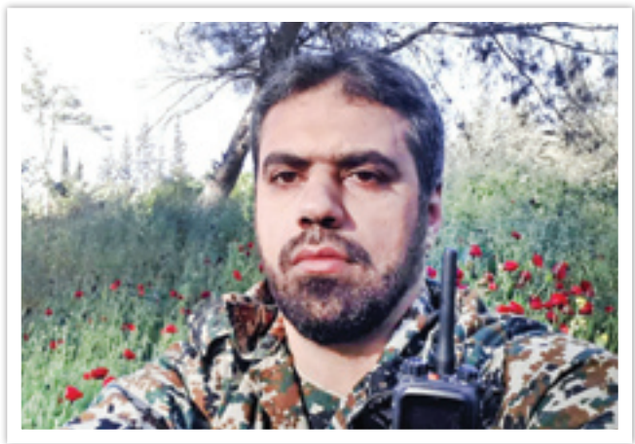

شهید مصطفی محمدمیرزایی

یک دوست یمنی‌اش برایمان صحبت می‌کرد و می‌گفت: یک روز کار واجبی با آقا مصطفی داشتم و دنبالش می‌گشتم اما پیدایش نمی‌کردم. در اتاقی را باز کردم دیدم مصطفی سجاده‌ای را پهن کرده و قرآن هم در دستش است. از اینکه شانه‌اش تکان می‌خورد فهمیدم در حال خودش است

پسرتان همزمان با حاج قاسم شهادت رسیده بود، خبر شهادتش را چطور دریافت کردید؟

من برای خرید بیرون رفته بودم که جاری‌ام به من زنگ زد و پرسید کجا هستم. بعد گفت حاج قاسم سلیمانی را به شهادت رسانده‌اند. گفت دلم شور می‌زند و بعد پرسید که آیا آقا مصطفی همراه حاج قاسم بوده؟ گفتم نه، پسرم کانادا رفته است.

نزدیک ظهر همان روز از طریق سپاه به پسرم محمد، برادر دوم آقا مصطفی زنگ زدند و گفتند که مصطفی زخمی شده است، اما برادرش گفته بود که می‌دانم مصطفی شهید شده است. ما آمادگی شنیدن خبر شهادتش را داریم. برادرش محمد تا حدودی در جریان کارهای آقا مصطفی قرار داشت.

محمد به محسن برادر سوم زنگ می‌زند و می‌گوید بیا کارت دارم و به ایشان می‌گوید که مصطفی به شهادت رسیده است. وقتی محسن به خانه برگشت از او پرسیدم که محمد با تو چه کار داشت؟ جواب سربالا داد و نگفت که خبر شهادت مصطفی را رسانده بود، اما به دلم برات شده بود اتفاقی افتاده است. می‌خواستم چادر سرم کنم و بروم از محمد بپرسم که چه شده است، اما محسن به من گفت مامان بنشین جایی نرو. همان لحظه محمد از راه رسید و خبر شهادت مصطفی را به من داد. گفت پسرم توسط پهپاد بدون سرنشین امریکایی درست در همان روز و ساعت شهادت حاج قاسم به شهادت رسیده است. تا آن لحظه نمی‌دانستم که پسرم کانادا نبود و در جبهه مقاومت اسلامی حضور داشت. همچنین بعد از شهادتش فهمیدم که مصطفی در تیم حاج قاسم بوده و به عراق و سوریه هم رفته بود. هرچند زمان شهادت، حاج قاسم در عراق و پسرم در یمن بود.

همه اهل محل هم مصطفی را به عنوان یک کاسب با انصاف می‌شناختند. طوری رفتار می‌کرد که انگار یک کارگر ساده است. بعد از شهادتش دیدم زیر اسمش نوشته‌اند جناب سروان. یادم آمد یک بار قبل از شهادتش از او پرسیده بودم مامان جان درجه‌ات چیست؟ با همان طبع شوخی که داشت، گفت مامان جان! درجه برای آبگرمکن است نه مال آدم‌ها!

امکان آوردن پیکر شهید به ایران وجود نداشت؟

به ما گفتند از پیکر آقا مصطفی چیزی نمانده است، بنابراین امکان انتقالش وجود نداشت. مصطفی وصیتنامه‌ای ننوشته و فقط وصیت لسانی داشته است. به برادرش گفته بود مقداری از پولی را که با هم شریک هستند برای دختر یتیمی جهیزیه تهیه کنند. برای اینکه ما را نگران نکند و ما متوجه اعزام‌هایش نشویم، شعری هم به همکارش در سوریه گفته بود که بر مزارش بنویسند.

گر ما زسر بریده می‌ترسیدیم/ در معرکه شام نمی‌جنگیدیم

آقا مصطفی معتقد بود دفاع از اسلام اصلاً حد و مرز ندارد.

یک عکس از مزار شهید وجود دارد. این عکس مربوط به کجاست؟ آیا شما موفق شدید پس از گذشت بیش از چهار سال از شهادت آقا مصطفی، مزارش را زیارت کنید؟

این عکسی که می‌گویید خود بچه‌های مقاومت یمنی‌ها از مزار شهید انداخته و برای ما فرستاده‌اند. قبر پسرم در یمن و شهر صنعا در مسجد الهادی قرار دارد. هر مادری صحبت‌هایی با پسرش دارد اما متأسفانه هنوز مرا برای زیارت قبر پسرم نبرده‌اند. دوست دارم زودتر بتوانم قبر پسرم را از نزدیک زیارت و با او درد دل کنم.

دوستان یمنی آقا مصطفی چه خاطراتی از او نقل کرده‌اند؟

از شجاعت و مسئولیت‌پذیری آقا مصطفی همرزمانش زیاد تعریف کرده‌اند. یک دوست یمنی‌اش برایمان صحبت می‌کرد و می‌گفت یک روز کار واجبی با آقا مصطفی داشتم و دنبالش می‌گشتم اما پیدایش نمی‌کردم. در اتاقی را باز کردم دیدم مصطفی سجاده‌ای را پهن کرده و قرآن هم در دستش است. از اینکه شانه‌اش تکان می‌خورد فهمیدم در حال خودش است.

چون با ایشان زیاد شوخی داشتم دست روی شانه‌اش گذاشتم و به او گفتم: «پاشو خدا برایت شهادت را نوشته است.»

همین که مصطفی سرش را بالا آورد دیدم تمام محاسنش از اشک خیس شده است. از من پرسید داداش چیکارم داری؟ وقتی کارم را به او گفتم مصطفی بلند شد قرآن را بست و شروع کرد به شوخی کردن با من. انگار نه انگار این همان آقا مصطفای چند دقیقه پیش بود. پسرم شهادت را با اشک و تزرع به درگاه الهی گرفت.

از لحظاتی که در کنار پسرتان بودید چه خاطراتی در ذهنتان ثبت شده است؟

مصطفی مجرد بود و شب‌هایی که در مغازه کار می‌کرد، در کارش خیلی پشتکار داشت. با جدیت کارش را انجام می‌داد و در عین حال خیلی بی‌ریا و خالصانه کار می‌کرد. پا به پا همراهش بودم. برایش چای و میوه و خوراکی می‌آوردم که موقع کار کردن خسته نشود. حتی دوستان مصطفی بعد از شهادتش که به خانه‌مان می‌آمدند آنها هم تعهد، رازداری و احساس مسئولیتش را تحسین می‌کردند. بعد از گذشت چند سال از شهادت او همچنان دلتنگش هستم، اما راضی‌ام به رضای خدا.

گفت‌وگو

خاطراتی از سردار شهید محمدرضا تورجی‌زاده در گفت‌وگوی «جوان» با همرزم شهید

شهید خرازی عاشق مداحی فرمانده گردان یازهرا(س) بود

علیرضا محمدی

حاج اسماعیل براتی یکی از رزمندگان قدیمی لشکر ۱۴امام حسین(ع) است که مدت زیادی از حضورش در جبهه‌های دفاع مقدس را در گردان یازهرا(س) سپری کرده است. اواخر سال ۱۳۶۵، سردار شهید محمدرضا تورجی‌زاده فرمانده این گردان شد. مدت فرماندهی تورجی‌زاده در گردان یا زهرا(س) چندان طول نکشید و او در عملیات کربلای ۱۰ که فروردین و اردیبهشت سال ۶۶انجام گرفت، در منطقه عملیاتی غرب کشور به شهادت رسید. براتی که یکی از نیروهای کادر گردان یازهرا(س) بود، خاطرات زیبایی از شهید تورجی‌زاده دارد که بخشی از آن را با ما در میان گذاشته است.

چند ماه فرماندهی

مداح شهید محمدرضا تورجی‌زاده یکی از فرماندهان شهید گردان یازهرا(س) است که می‌خواهم خاطراتی از ایشان را نقل کنم. مدت فرماندهی تورجی‌زاده در گردان یازهرا(س) خیلی طولانی نبود. ایشان تنها چند ماه فرمانده گردان بود و بعد به شهادت رسید. در عملیات کربلای۵ بعد از مجروحیت حاج اسماعیل صادقی، تورجی‌زاده فرماندهی گردان را برعهده گرفت و تا عملیات کربلای ۱۰ در این سمت بود و در همان عملیات هم به شهادت رسید.

سردار مداح

شهید تورجی‌زاده در اصفهان و تا حدی در کل کشور شهید شناخته شده‌ای است. ایشان مداح بود و صوت بسیار زیبایی داشت. شهید خرازی علاقه زیادی به مداحی‌های محمدرضا داشت و خیلی پیش می‌آمد که وقتی دلش می‌گرفت، به شهید تورجی‌زاده می‌گفت برایش مداحی کند. حتی وقتی هر دو در یک منطقه جداگانه‌ای بودند، خرازی از طریق بیسیم از تورجی‌زاده می‌خواست چند فرازی را برایش نوحه‌سرایی کند.

ارادت به حضرت زهرا(س)

ارادت بسیار زیاد به حضرت زهرا(س) از خصوصیات بارز اخلاقی شهید تورجی‌زاده بود. در مداحی‌هایش بسیار ذکر مصیبت خانم زهرا(س) را می‌کرد. هر وقت کار عملیات گره می‌خورد و با مشکلی اساسی مواجه می‌شدیم، شهید تورجی‌زاده عادت نداشت سریع با فرماندهی تماس بگیرد. همانجا به حضرت زهرا(س) متوسل می‌شد و خانم هم جوابش را می‌داد. قبلاً عرض کردم که دوره فرماندهی شهید تورجی‌زاده در گردان یا زهرا(س) خیلی طولانی نبود، اما همین مدت کم تأثیر زیادی روی نیروها داشت.

شهید محمود اسدی‌پور

اینجا یادی هم از شهید محمود اسدی‌پور کنم. بعد از شهادت تورجی‌زاده در عملیات کربلای ۱۰، شهید اسدی‌پور فرمانده گردان شد و من هم جانشین ایشان بودم. اسدی‌پور تا اواخر جنگ فرماندهی را برعهده داشت تا اینکه در تک دشمن به فاو شهید شد و پیکرش هم مفقود ماند. اسدی‌پور مظلوم‌ترین فرمانده شهید گردان یا زهرا (س) است. خیلی بی‌ادعا و به‌اصطلاح چراغ خاموش کار می‌کرد و هایِ و هوی نداشت. حتی وقتی می‌خواست کار خیری برای کسی یا گردان انجام بدهد، از من که جانشینش بودم می‌خواست آن کار را انجام بدهم و دوست نداشت اسمی از او برده شود. اسدی‌پور در ماجرای تک دشمن به فاو، آنقدر در شبه جزیره فاو ماند تا همه نیروهایش را تخلیه کند و همین ایثارگری باعث شد آنجا به شهادت برسد و پیکرش مفقود شود.

محبوب نسل جوان

الان حدود ۳۷ سال از شهادت تورجی‌زاده می‌گذرد، اما هنوز که هنوز است مزار او از جمله شلوغ‌ترین مزارهای شهدا در اصفهان است، چراکه خدا مهر او را به دل نسل جوان هم انداخته است و بسیاری از زائران مزار شهید تورجی‌زاده از جوان‌هایی هستند که هیچ کدام دوران جنگ را درک نکرده‌اند، اما ارادت زیادی به این شهید و شهدای مخلصی چون او دارند. روح شهید تورجی‌زاده، شهید اسدی‌پور و همه شهدای اسلام شاد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۰۲

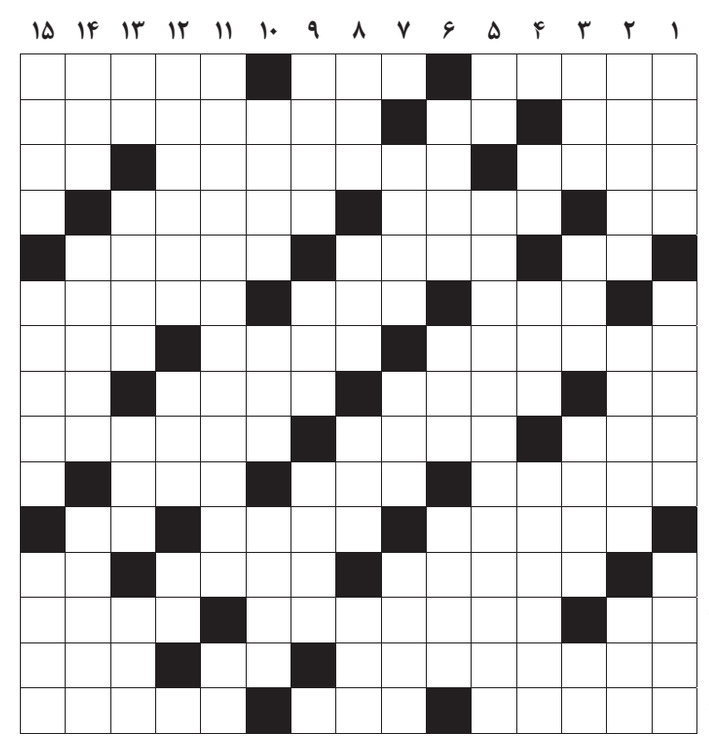

از راست به چپ

■ ۱- خبرچین بیگانه- کوچک‌ترین واحد پول دوران قاجار- عارضه گشاد شدن سیاهرگ ■ ۲- دانه تسبیح- خرس آسمانی- شهری معتبر در کانادا ■ ۳- اصلاح عکس- شهر پرجمعیت ایالت کالیفرنیا- کلاه فرنگی ■ ۴- بانگ نهیب- برادر- جنین ■ ۵- جنس به ظاهر قوی- واحد طول روسی- محبوب و معشوق ■ ۶- حالت بیهوشی- امر به یافتن- شهر معروف استان ایلام ■ ۷- مخزن قوه برق- از اوراق بهادار- مادر آذری ■ ۸- نت میانی- پاییز- نام قدیم تایلند- پرحرفی ■ ۹- دمل و جوش‌های ریز بدن- بهشت- سپاسگزاری ■ ۱۰- عبادت- بدگویی کردن- نخ ■ ۱۱- اثری از پیر کرنی- فیلم مهرجویی- صدمه ■ ۱۲- از دستگاه‌های هفتگانهٔ موسیقی ایرانی- واحد بازی بوکس- کدوتنبل ■ ۱۳- بزرگ قبیله- اسکی استقامت همراه تیراندازی- نوعی زردآلو ■ ۱۴- کشور کانگورو- برگ برنده- پدر ■ ۱۵- القای شهادتین به کسی که در حال جان دادن است- پارچه کهنه- کارگاه هنری

از بالا به پایین

■ ۱- مقرری غیرنقدی- صدای افتادن چیزی در آب- شیرینی شاخه‌ای ■ ۲- بخشی از پیراهن- آتش برافروخته- شکستگی زمین ■ ۳- درخت آزاده- رودست خوردن- رسم‌ها- صدای ضربه به در ■ ۴- حرف روسی- یکای سرعت هواپیما- حمل و نقل ■ ۵- حایل میان دوچیز- حمله مغولان به ایران در زمان این سلسله پادشاهی بود ■ ۶- شیشه- سلام انگلیسی- پرسش ■ ۷- سانتیمتر مکعب- مادر بزرگ- حشره گزنده ■ ۸- تصدیق عامیانه- نیرو و توان- متر سرانگشتی- از بت‌ها ■ ۹- گونه سینمایی- رقیب شانه- جواب پشتک ■ ۱۰- گستاخ- کلمه پرسشی- کتاب امیل زولا ■ ۱۱- دانشمند انگلیسی مخترع زیردریایی- پسوند شباهت ■ ۱۲- اسطوره و حکایت- داستان کوتاه- مردن از غصه ■ ۱۳- علامت مفعول- نام قدیم ژاپن- شهر نیروگاهی مازندران- موی گردن شیر ■ ۱۴- خوردنی ناماکول- خباز- کسب و کار ■ ۱۵- فتور- از مرکبات پردانه- تنها فلز مایع

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۲					۳		
	۸					۵		
			۲	۷	۴			
		۵						۱
		۱		۲	۷			۶
	۴							
۹		۷			۳	۶	۲	
			۴		۶			
۵							۹	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۰۰۱

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ت	ش	ک	ل	■	پ	ی	ر	ا	ن	ا	■	پ	ل	ک
۲	ک	ی	ا	ن	و	ش	■	ز	ی	ر	ب	ن	ا	ی	ی
۳	ت	خ	ت	ر	س	ت	م	■	ا	گ	ر	ا	■	و	ن
۴	م	غ	ک	■	م	ک	ا	ن	■	س	ی	م	ا	ن	■
۵	■	ط	ب	ق	■	ه	ت	ا	ت	■	ی	و	ه	ا	ب
۶	م	ا	و	ا	■	پ	ا	س	خ	■	ف	ر	ر	ا	ی
۷	س	ر	د	ا	ر	ی	■	ک	ا	ت	ر	■	ر	د	ع
۸	ت	ن	■	ن	ا	ز	ا	■	ر	ب	ا	ب	■	و	ا
۹	ط	ی	ن	■	و	ا	ل	د	■	و	ر	ا	م	ا	ن
۱۰	ا	ش	ک	ا	ر	■	س	و	ت	ک	■	س	ی	ا	ه
۱۱	ب	ا	ی	ر	■	ت	د	م	ر	■	د	ل	ک	و	■
۱۲	■	ب	ر	م	ل	ا	■	ا	ن	د	و	■	ا	ی	م
۱۳	ه	و	■	ا	و	ی	ز	■	م	ا	ل	د	ی	ن	ی
۱۴	گ	ر	ا	ن	ی	گ	ا	ه	■	م	ا	ه	ی	چ	ه
۱۵	ل	ی	ل	■	د	ا	ر	ا	ب	■	ی	م	ل	ی	ن

۸	۶	۷	۴	۱	۸	۴	۶	۵
۵	۸	۱	۶	۶	۴	۷	۸	۴
۴	۴	۶	۸	۷	۵	۸	۱	۶
۶	۸	۸	۷	۵	۱	۴	۴	۶
۶	۵	۴	۸	۴	۸	۱	۶	۷
۱	۷	۴	۶	۴	۶	۵	۸	۸
۷	۶	۸	۴	۸	۸	۵	۸	۱
۸	۶	۴	۱	۵	۷	۸	۴	۸
۸	۱	۸	۵	۶	۷	۶	۴	۴